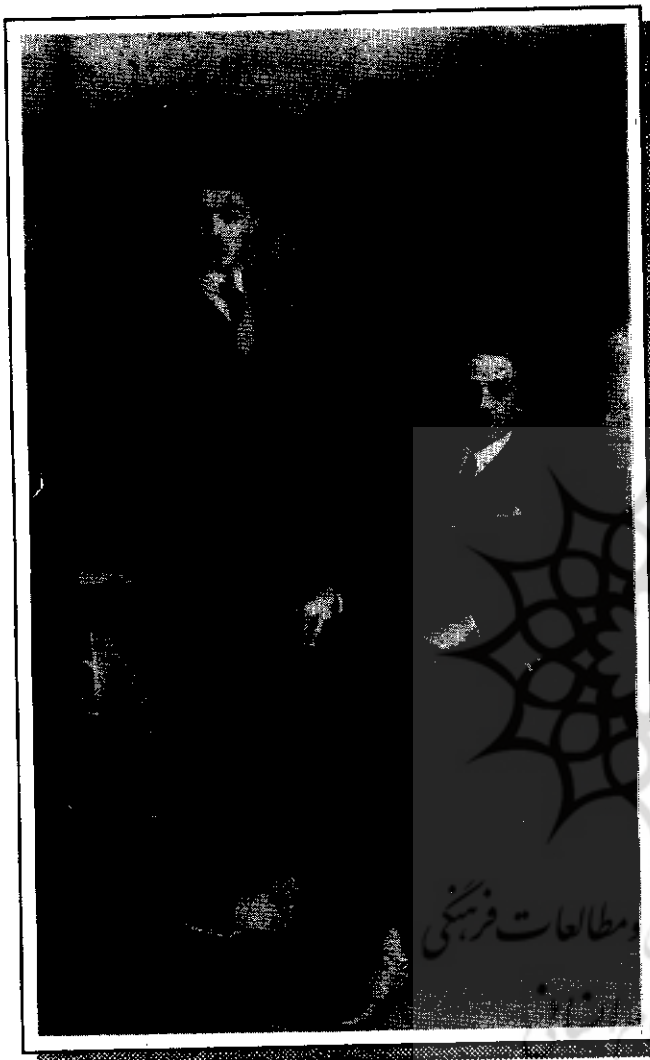


نگاهی به زوایای ناشناخته زندگی صادق هدایت



این عکس که اندک زمانی پس از خودکشی اول صادق هدایت گرفته شده، او را ایستاده در کنار برادر بزرگش (عیسی هدایت) در پاریس و همان ایامی که در این مقاله مورد اشاره قرار گرفته، نشان می دهد.

نویسنده سطور آتی برادرزاده صادق هدایت است. او که در گذشته با نشریات کشور همکاری قلمی داشته و دستی در نویسندگی دارد، در این نوشته به نکاتی درباره زندگی صادق هدایت اشاره می کند که تا این زمان ناگفته مانده بود.

۱۹ فروردین امسال مصادف با چهل و هفتمین سالگشت مرگ هدایت بود. در این مدت صدها کتاب و مقاله درباره زندگی، آثار و علت خودکشی این نویسنده نامدار ایرانی نوشته شده است. برخی از پژوهندگان کوشیده اند که با کندوکاو در آثار هدایت - به ویژه آثاری از نوع بوف کور - به شخصیت نهانی او و دلیل خودکشی وی پی ببرند.

نوشته زیر بی تردید بسیاری از ابهام ها را برای پژوهندگان زندگی و آثار صادق هدایت روشن خواهد کرد.

●●●

نوشته جهانگیر هدایت

خودکشی صادق هدایت نقطه اوج قدرت او در تصمیم گیری بوده است. باراول که هدایت اقدام به خودکشی کرد بر اثر جوانی، عجله و کم تجربگی راهی را برای رسیدن به مرگ برگزید که جالب نبود؛ حتی حساب شده هم نبود. لذا وقتی در رودخانه مارن غوطه ور شد دونفر جوان که سرگرم قایق رانی بودند صدای دست و پا زدن انسانی را شنیدند و راز آب بیرون کشیدند. این واقعه روزهای دهه اول اردیبهشت ماه ۱۳۰۷ اتفاق افتاد و پس از آن ما از هدایت اقدامی برای بریدن رشته زندگی را شاهد نبودیم تا ۱۹ فروردین ۱۳۳۰؛ یعنی مدتی حدود ۲۳ سال. در این سالها فکر خودکشی در ذهن هدایت کم رنگ شده بود و هرطوری بود به زندگی «نکبت بار» خود ادامه می داد.

پس از خودکشی نخست، برادر بزرگتر هدایت، عیسی هدایت که در مدرسه نظام فونتن بلو مشغول تحصیل نظامی بود به سفارت ایران در

پاریس فراخوانده شد و در آن جا برادر خودکشی کرده را تحویل او دادند. باید توجه داشت که صادق هدایت در نظر مسئولین سفارت ایران یک شخص عادی و معمولی نبود. مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه) نخست وزیر بود، هدایت قلی خان هدایت (اعضاد الملک) پدر صادق رئیس کابینه نخست وزیر بود و دیگران... تمام اعضاء سفارت و از جمله حسین علاء وزیر مختار ایران در پاریس هم این حقایق را می دانستند و بنابراین می خواستند در برابر حادثه ای که پیش آمده بود با منطق و به

شیوه حساب شده ای عمل کنند که مورد شماتت این و آن قرار نگیرند، به همین مناسبت برادر بزرگتر را که در فرانسه بود فراخواندند، دست برادر خودکشی کرده را گذاشتند در دست برادر بزرگتر و به این ترتیب از خود اسقاط تکلیف کردند. پدرم عیسی هدایت مدت یکماه در کنار صادق ماند. طبق آنچه

پدرم برای من روایت کرده در این مدت او سعی می کرد طبق میل صادق رفتار کند. پدرم می گفت می کوشیده از شماتت و پند و اندرز پرهیز کند چون ممکن بود سبب بیداری مجدد میل به خودکشی در صادق شود. از جانب دیگر برنامه زندگی روزانه را به اختیار صادق گذاشته بود. در این زمینه پدرم

مختلف با دوستانش جمع می‌شدند و بسیاری موضوعات ادبی آن زمان و کارهای هدایت و دیگران را مورد بحث و گفتگو قرار می‌دادند. نخستین گروه تشکیل دهنده این جلسات گروه (ربعه) بود. دوستان واقعی هدایت کسانی بودند که از ابتدا تا انتها دوستی ثابت و پابرجا و بدون شلیه پیله‌ای نسبت به او داشتند (که از جمله می‌توان به مسعود فرزاد، بزرگ علوی، مجتبی مینوی، حسن رضوی نام برد). دوستانی هم بودند که در وسط راه گرفتار روحیه نوعی «دبه درآوردن» شدند و آنچه را قبلاً در باره هدایت گفته و نوشته بودند فراموش کردند یا بر آنها خط بطلان کشیدند و در باره هدایت افکار و عقاید جدیدی بیان کردند که با آنچه قبلاً گفته بودند تعارض بسیار داشت. نمونه بارز این تغییر ناگهانی دکتر پرویز خانلری است که در یک مصاحبه بدون مقدمه و البته بدون نتیجه اصلاً منکر شد هدایت سواد درست و حساسی دارد یا نویسنده است! البته ناگفته نماند که این کار دکتر خانلری به پیشنهاد اسداله علم و برای کم‌رنگ کردن وجهه و شهرت هدایت انجام شد. این اقدام خانلری را نزد بسیاری خفیف کرد و حتی مطالبی که در جراید آن زمان در این رابطه منتشر شد نشان داد چگونه استادی چون خانلری گز نکرده پاره کرده است.

برگرد به محفل‌های ادبی تهران ...

بعدها بسیاری کسان به این جلسات پیوستند. حتی کار به جایی رسید که حضور در این کافه‌ها برای عده‌ای نوعی افتخار محسوب می‌شد. پدرم در اوایل بازگشت صادق از فرانسه عصر، و شبها در این جلسات حضور می‌یافت و با اکثر دوستان اولیه صادق دوستی و آشنایی داشت. در این زمینه پدرم

(تانگو) یا (والس) علاقه وافری نشان می‌دادند ولی صادق حتی این رقصها را نمی‌دانست و علاقه‌ای هم به یادگیری آنها نشان نمی‌داد. بعدها در یکی از کارت‌پستالهای ارسالی نوشت که چون رقص بسیار مدرن است مجبور شده رقص یاد بگیرد و شوخی کرد: (باست را قریده، خاصیت دارد!) آنچه پدرم از جریان خودکشی و ماجراهای بعدی آن حکایت کرده دال بر این است که صادق نه اهل عیاشی بوده، نه درخیال خانم‌بازی، نه مشروب‌خواری و نه هرزه‌گری، بلکه جوانی بسیار جدی و علاقمند به علم و ادب و تحقیق بوده است. در این یک ماه پدرم مرتب و منظم پدر و مادر صادق را از احوال او آگاه می‌کرده و جزئیات را برای آنها طی نامه می‌نوشته است. متأسفانه از سرنوشت این نامه‌ها اطلاعی ندارم و اگر این نامه‌ها در دسترس بود، بسیاری از مجهولات افسانه صادق هدایت را روشن می‌کرد. پدرم پس از یک ماه مراقبت از صادق سرانجام به این نتیجه رسید که او به حال عادی بازگشته و دیگر افکار نومیدانه مرگ بار در مغزش نمی‌گذرد. بعد پدرم به محل تحصیل خود بازگشت و صادق نیز برای ادامه تحصیل در پاریس ماند. از این پس آنها از طریق نامه و دید و بازدیدها در آخر هفته و ایام تعطیل با یک دیگر تماس داشته‌اند.

محفل‌های تهران

صادق هدایت پس از مراجعت از فرانسه در محفل‌های تهران روش فرانسوی جمع‌شدن در کافه یا رستوران و ملاقات با دوستان و گپ زدن و تبادل افکار کردن را پیاده کرد. در تمام مدتی که صادق در تهران بود روزها و شبها در کافه‌ها یا رستورانهای

می‌گفت از چند دکتر داخلی و مغز و اعصاب و روانشناس وقت گرفتن و صادق را نزد آنها بردم. از نظر جسمی هیچ نقصی در او ملاحظه نشد و دکتر روانشناس به من چنین گفت: «مغزش کاملاً سالم و طبیعی است، فقط دنیا را با عینک سیاه نگاه می‌کند. باید آن را از برابر چشمانش برداشت و یا محیط زندگیش را تغییر دهید.» پدرم می‌نویسد در این یکماه مراقبت از صادق شب و روز با او بودم و حتی یک لحظه او را تنها به حال خود نمی‌گذاشتم و رفتار و گفتارش را به دقت زیر نظر داشتم. اغلب در کافه «دارکو» می‌نشستم و گپ می‌زدیم. نوشته‌هایش را برای من می‌خواند. من هم نظر می‌دادم و او را تشویق به نوشتن می‌کردم. مثلاً در باره «ستاره شکسته» و «مغکده» مخالفت کردم که او هم پذیرفت. روزها علاوه بر مدتی در کافه‌ای نشستن و صحبت کردن در پارکهای پاریس و جنگلهای اطراف هم قدم می‌زدیم و من سعی می‌کردم او را به زندگی عادی برگردانم. یک بار حتی تربیتی دادم که با یک دختر فرانسوی مراوده نزدیک داشته باشد. البته نسبت به سنی که داشت علاقه چندانی به جنس مخالف نشان نمی‌داد و وقت خود را زیاد صرف زنها نمی‌کرد و آنقدر که به نوشتن، خواندن، مطالعه و ملاحظه و بررسی عشق می‌ورزید تحت تأثیر شهوات جسمی خود نبود. نسبت به مشروبات الکلی بی‌علاقه بود. او می‌خواست کاملاً هوشیار و مسلط به زمان و مکان و همه چیز باشد و بداند چه می‌گذرد. حتی شبها که برای تفریح به کلوپهای شبانه و کاباره‌ها و رستورانها می‌رفتم او به مشروب‌خواری و رقص علاقه‌ای نشان نمی‌داد. در آن ایام در مجامع و محافل زنها و مردها به رقصهای (فوکستروت) یا

مدرسه راهنمایی دخترانه نور ایمان

غیرانتفاعی
تاسیس ۱۳۷۳

- قبولی ۱۰۰ درصد دانش آموزان
- احراز رتبه اول در مسابقات علمی منطقه، المپیاد ریاضی

خیابان ستارخان، پست برق آلستوم، خیابان سازمان آب، مقابل مدرسه جهانی نسب، خیابان آروند، قطعه ۲۴۹۸
تلفن: ۸۲۰۸۲۸۵

از بزرگ علوی، مسعود فرزند، مجتبی مینویی، حسن رضوی، دکتر مقدم، عبدالحسین نوشین و ذبیح بهروز به نیکی یاد می‌کرد و این عده را دوستان واقعی هدایت می‌دانست. البته بعدها دوستان صمیمی دیگری به جمع دوستان هدایت اضافه شدند ولی پدرم دیگر در این جلسات حضور نداشت. او از دوستان بعدی صادق اطلاع دقیقی نداشت اما نسبت به دو نفر از آنها بسیار بدبین بود. یکی از این دوستان هدایت همیشه مواد مخدر همراه خود داشت و دوستی با همین شخص موجب شد که این شایعه مطرح شود که هدایت معتاد است. بدیهی است این شایعه به گوش خانواده هدایت و مخصوصاً پدر و مادر و برادرها و خواهرهای صادق هم رسیده که برای آنها بسیار ناراحت کننده بود. مادر و خواهر صادق تصمیم گرفتند در کار او دقت خاصی مبذول کنند و بدانند قضیه از چه قرار است. به همین منظور روزهای بسیاری، بعد از خروج صادق از منزل اطاق او را تحت واریسی بسیار دقیق قرار دادند تا اثری از مواد مخدر بیابند. آنها همه سوراخ - سببه‌ها را زیر و رو کردند ولی هرگز هیچ اثری از مواد مخدر یا وسایل و لوازم اعتیاد نیافتند. صادق مانند همه انسانها بیمار می‌شد. در مدت بیماری که چند روز و گاه ده روز ادامه می‌یافت صادق در خانه بستری بود... او راستخت تحت نظر داشتند ولی هرگز هیچگونه اعتیادی از او دیده نشد. این امر نشان می‌دهد که شاید صادق در جلسات هنرمندان و هنردوستان آن زمان که متاسفانه یا خود معتاد بودند یا همیشه بساط اعتیاد در خانه‌شان برافروخته بود «بستی» می‌زده ولی هرگز گرفتار اعتیاد نشده است.

چند نفر از دوست‌نماهای هدایت سیاست جدا کردن هدایت از خانواده‌اش را به شدت دنبال می‌کردند و اصرار داشتند چنین جلوه دهند که هدایت از خانواده‌اش منزجر است. حال این سؤال پیش می‌آید که این آقایان چرا به دنبال چنین هدفی بودند؟ قضیه ساده است. هدایت از خانواده قدیمی و پر قدرت و بانفوذی بود که از زمان کریم خان زند در نظام دیوانی مملکت صاحب رای و نظر و نفوذ بودند. بنابراین بهره‌وری از هدایت و سوء استفاده از او این خطر را در برداشت که چنانچه خانواده‌اش متوجه اینگونه امور شوند به شدت عکس العمل

نشان دهند. کما اینکه یکی از دوستان هدایت که سعی داشت او را به ورطه هولناک مواد مخدر بکشاند عملاً با این برخورد قاطع خانواده هدایت مواجه شد. آنها رسماً به این شخص هشدار دادند که به عنوان توزیع کننده مواد مخدر تحت تعقیب قانونی قاطعی قرار خواهد گرفت. این قبیل افراد با نقل مطالب هجو آمیزی از هدایت در باره خانواده‌اش سعی می‌کردند او را از خانواده جدا کنند. ولی هدایت هرگز از خانواده‌اش جدا نشد. او تا پایان عمر در خانه پدرش زندگی کرد. کسی که در خانه‌ای زندگی می‌کند جزئی از آن خانه و خانواده است. زندگی داخلی هدایت را چه کسی منظم می‌کرد؟ صبحانه و ناهار و شام هدایت را که گوشت نمی‌خورد و گیاهخوار بودگی آماده می‌کرد و جدا در سینی به اطاقش می‌فرستاد؟ اطاق هدایت را هر روز چه کسانی جارو می‌زدند، تمیز می‌کردند و در حد یک زندگی به تمام کارهای هدایت می‌رسیدند؟ هدایت از قضا کم بنیه هم بود و مرتباً بیمار می‌شد، تب می‌کرد و دریستر می‌افتاد. در این دوران چه کسی از او پرستاری و مراقبت می‌کرد و برایش دکتر می‌آورد و دوایش را می‌داد و غذای مخصوص برایش می‌بخت و تا پایان دوره بیماری از او پذیرایی می‌کرد؟ انسان قدرشناس، با محبت، کم رو، کم مدعا و بی سروصدایی چون هدایت چگونه می‌توانست در مقابل این مجتهد بی تفاوت بماند و به این کسانی که به او چنین توجه می‌کردند بدو بیراه بگوید؟ کسانی که هدایت را می‌شناختند می‌دانند او برای خانواده‌اش احترام بسیار قائل بود و مخصوصاً با پدرش، مادرش، برادرها، خواهرها و حتی فرزندان آنها رابطه بسیار خوبی داشت و با هر یک به فراخور اوضاع و احوال وی حشر و نشر داشت.

هدایت در گفتگو از طنز بسیار جالب و گاه نیشداری استفاده می‌کرد. در نوشته‌هایش هم این طنز مشهود است.

شعر گونه‌هایی می‌سرود که یکی از آنها کمابیش به یادمانده است:

میهنی داریم بی رنگ و جلا

ما در آن ویلان با یک لاقبا

اگر ضمن گفت و شنید در باره یکی از اعضاء خانواده مطلب طنز آلودی می‌گفت ناشی از عادت

او بود. هدایت حتی به گونه‌ای تمام دوستانش را زیر مسلسل طنز خود می‌گرفت و در واقع این نشان دهنده گونه‌ای محبت و توجه هدایت بود که با افراد شوخی می‌کرد. دوستان نابکار هدایت این شوخیها و طنز و حتی گاه لودگی هدایت را حمل بر آن می‌کردند که با این بد است و از آن دیگر متعتر است. نامه‌ها و کسارت پستالهای هدایت برای خانواده‌اش دقیقاً نشان دهنده روابط او با پدرش، مادرش، برادرهایش و خواهرهایش است. در سفر اول به بلژیک و فرانسه عناوین نامه‌ها و کارت پستالهای هدایت برای خانواده‌اش از این قرار است:

به عنوان پدرش هدایتقلی خان هدایت (اعتضاد الملک): خداوندگار تصدقت گردم

در آخر نامه فدوی

به عنوان مادرش خانم زیورالملوک: تصدق حضور

مبارکت گردم

و در آخر

به عنوان برادرهایش عیسی و محمود هدایت:

تصدقت گردم

و در آخر

به عنوان دوستانش: یاحق - یاهو

و در آخر

قربانت

چنانچه ملاحظه می‌شود هدایت تمام

ملاحظات سنتی و خانوادگی و اجتماعی را مدنظر

داشته و رعایت می‌کرده است. حتی قبل از اقدام به

خودکشی در سفر آخر کتابهایش را که تصحیح کرده

بوده به انجوی شیرازی می‌سپارد و سفارش می‌کند

که تمام آنها را به پدرش اعتضادالملک تحویل

دهد. بنابراین ملاحظه می‌شود که حتی مایل بوده

آثارش نزد خانواده‌اش باقی بماند و آنها هرگونه که

مصلحت است اقدام کنند. که البته این کتابها نیز مانند

نویسنده‌اش سرنوشت غم‌انگیزی داشت!

صادق زندگی را گشت!

برگردیم به خودکشی هدایت. صادق تا ۴۸ سالگی هر طور بود به زندگی ادامه داد. ولی چه ادامه دادنی؟ به آینده مملکت و مردمی که به آنها عشق می‌ورزید، امیدی نداشت. احساس می‌کرد این مردم زیر چکمه استبداد خرد می‌شوند و عده‌ای این کشور را شخم نابودی می‌زنند. صادق زیاد

خود را با دیگر عوامل اجتماعی نمی آمیخت و برای هر مورد در زندگی اجتماعی خود شأن خاصی قائل بود.

به هر تقدیر عموم صادق هدایت نه تنها نمرده است بلکه هر روز زنده تر و جاودانه تر در صحنه فرهنگ و ادب دنیا متجلی می شود. حال اگر آن چه از او باقیمانده در آثارهای موزه رضا عباسی خاک می خورد، و اگر خانه پدری هدایت مهدکودک است و اگر کتاب بوف کورش با ۶۴ مورد تحریف و تغییر و حذف به صورت مسخ شده ای منتشر می شود و اگر سه قطره خون را یک شخص و نه یک ناشر معتبر با مسخره ترین وضع منتشر می کند و اگر... هیچ اثری در شهرت و قدر و قیمت هدایت ندارد که هیچ در انظار و افکار مجامع علمی - فرهنگی - ادبی دنیا گونه ای بدگمانی به سیاستهای فرهنگی ما را برمی انگیزد. به قول دوست راستین او مسعود فرزاد:

«تو آب روان بودی و رفتی سوی دریا
ما ریگ صفت در ته این جوی بماندیم»

نکردیم، در آغوش خودمان جایش ندادیم و وقتی مرد ... مرده پرستی شروع شد، مرده خورها از هر طرف هجوم آوردند که هنوز هم مشغولند.

دنیا طور دیگری رفتار کرد هر کشور و ملت و سازمانی به فراخور حال و وضع خود از صادق هدایت تجلیل کرد. بوف کور تقریباً به تمام زبانهای زنده دنیا ترجمه شد و صادق هدایت را همانند فردوسی و سعدی و حافظ و خیام با نام ایران شناختند. همه ساله سالروز تولد و مرگ او را در محافل و مجالس مختلف گرامی داشتند. ولی در ایران ... ماکبک وار سرمان را زیر برف فرو کردیم و پنداشتیم بایی اعتنایی و بی توجهی، صادق هدایت از یاد و خاطره ها می رود. همین بی توجهی موجب شد موج تجلیل از صادق هدایت در تمام دنیا سیر صعودی غیرمنتظره ای را طی کند. مضحک آن که هر گروهی هم می خواهد صادق هدایت را به طرف خود بکشاند و مدعی شود او از ما بوده است که البته مطلقاً چنین نیست. صادق هدایت فردی سیاسی نبود. در مجامع و محافل نظریات خود را در

می دانست و بدتر آنکه زیاد می فهمید. انسان هر چه بیشتر بداند و بیشتر بفهمد بدبخت تر است. خاصه آنکه در شوق زندگی کنند. او می دید خرافات، زهدریایی، کم سوادی، غلط انگاری ها و بسیاری مسائل دیگر چگونه مردم را به ذلت و خواری کشانیده است. وگرچه در تمام عمرش به شدت با این عوامل مخرب مبارزه کرد ولی به جایی نرسید. صادق در ۴۸ سالگی هنوز پسرخانه و دارای اتاقی در خانه پدرش بود. درخانه استقلال واقعی نداشت و چون بسیار ملاحظه کار و کم رو بود بیش از حد خجالت می کشید و ملاحظه می کرد. صادق جز یک حقوق مسخره از اداره ای که در آن کار می کرد درآمد دیگری نداشت. کتابهایش را در تیراژ بسیار قلیل خودش چاپ می کرد و بیشتر به خویشاوندان و دوستان هدیه می داد. رژیم پهلوی به شدت با او عناد می ورزید و اصولاً او و امثال او را روشنفکران مزاحم و پرمدعا و فضولی می دانست که مزاحم لهو و لعب و بخور بخور زعمای قوم بودند. دروغگوها، مزورها، پاچه ورمالیده ها، ریاکارها، متظاهرها، قالتاقتها و دیگران او را محاصره کرده بودند و به خوبی احساس می کرد که «هرکسی از ظن خود شد یارمن» و امیدی هم به آینده نداشت. رژیم محکم برجایش برقرار بود و جابرانه خفقان و ننگون بختی را به مردم تحمیل می کرد. حساب صادق درست بود: بزودی به میانسالی و بعد پیری می رسید و صدگونه مشکل به مشکلات او اضافه می شد. زندگی در ابعاد وسیع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و روانی شیره او را می کشید و بعد تفاله او را به کناری می انداخت. صادق کسی نبود که منتظر شود زندگی او را له کند. او زندگی را غافلگیرانه کیش و مات می کرد. او در اوج شهرت ناگهان به زندگی خود خاتمه داد. او منتظر نمائد زندگی او را بکشد، او زندگی را کشت. ما صادق هدایت را بارها کشتیم، وقتی نشد درس مورد علاقه اش را در فرانسه بخواند، وقتی او را میرزا بنویس بانک ملی یا اداره ساختمان کردیم. حتی وقتی با عنوان مترجم دانشکده های هنرهای زیبا بزرگترین نویسنده وقت ایران را مسخره کردیم. وقتی نه خانه ای به او دادیم نه برایش زندگی فراهم کردیم. نه او را تشویق کردیم و نه حتی از او پرسیدیم آقاخترت به چند است؟ وقتی او را به مسافرت گنگ و بی هدفی فرستادیم به فرانسه. وقتی او را نفهمیدیم، احساس

اعستراض به قلداری و قداره بندی و ظلم و جور و ننگون بختی بشر و مخصوصاً بشر ایرانی ابراز می کرد و این فریادی بود انسانی و جهت سیاسی خاصی نداشت. دوستی با او با بعضی از سران حزب توده این گمان را برانگیخته بود که او کمونیست است که نه تنها نبود بلکه خیلی زود متوجه شد کمونیستها در ایران سعی دارند مملکت را به زیر یوغ شوروی بکشاند و لذا بر علیه این جریان دست به انتقاد شدید از کمونیستها زد. دوستی شخص او با نوشین و آل احمد و خلیل ملکی و مریم فیروز و غیره امری جداگانه بود. او اصولاً اخلاقی داشت که دوستی

پرده اکران برقی و صندلی سینمایی

انواع پرده های صندلی سینما با موتورهای برقی،
ساخت صندلی های آسایش بخش،
آکوستیک سقف،
دکوراسیون چوبی،
و انواع کفپوش

تلفن : ۶۴۵۰۸۷۰
تلفکس : ۳۱۱۸۰۷۳